

کباب شعله رخسار او که میسازد  
پنجمین نماد زخم دل  
خیال مصرع ز کین  
چون بنا کوشی تو بناید صفای خاص را  
طالب اورا بخرد باشد اسباب سفر

مزد و بکر بر بار منت کردن خود را  
اثر از عا صلیک داشت برق چرخند  
ز بس از یاد زلفش خاندانم مشت معطر شد  
بود خاکسترش از آتش باقوت تا بختر  
نعلی زار کرد از غفلت

چراغ طور میدی نیم  
زار ما آمد بکار دشمن غماز ما  
مهر خاموشی نکرد در ده پوشش راز ما  
طوطی ما خود بخود چو و سحر تواند  
خضم هم داشت زمر که سحر و جادو  
که از هم گاه ما از منزل اول بود

ما چرخ

ما چرخ عالم از خورشید روشن کرده ام  
شکند از رخسار او جوش تماشا داشتیم  
مغز عالم از یک تصویر کردی جوی کرد  
یاد ایامی که با ساقی تماشایی داشتیم  
استنقین و بر تنگ و تنگ

زین سبب شوکت  
پیر در از افتاد درت خطرت ز کین ما  
دیده ایم از یک چشم بسیار شوکت  
از حدیث کربیه ما خود راحت میگرد  
ما هم ز نار بنده اند و حدیثیم  
ما بعد برق جلی که روی از جاکوئی

با وجود سخت جانی خاطر مانا ز کین  
دین فروشی بود شوکت  
چارسوی کفر لبریز  
شیر ما کرد عینا مطلب بهبهانی را  
مرد از آده گفتار برون آورد سر  
سخت است از کف اطفال دلم میخورد

نکین ما ۱۷

از متاع دین ما  
کین عین خوبی نجات خطبه ای را  
حبیب با شکر و سپهر جاده یابی را  
رو بفر آورم این شوقی میبایستی را